

ضوابط الغای خصوصیت از منظر امام خمینی علیه السلام

سید موسی صدر^۱

بلال شاکری^۲

مرتضی ملک‌نژاد یزدی^۳

چکیده

از مباحث مهمی که در علم فقه مورد استفاده علما قرار گرفته، «الغای خصوصیت» است. الغای خصوصیت به معنای نفی دخالت خصوصیت موضوع در جعل حکم و تعمیم حکم بر موضوعات دیگر است؛ علی‌رغم اهمیت مسئله، ضابطه‌های الغای خصوصیت منقح نشده است. با توجه به جایگاه خاص امام خمینی علیه السلام و دیدگاه‌های خاص اصولی و فقهی ایشان، در نوشتار حاضر با مراجعه به کتب ایشان به توصیف و تحلیل ضوابط این قاعده پرداخته شده و سعی شده تمام موارد کاربرد الغای خصوصیت در آثار فقهی امام خمینی علیه السلام بیان شود. یافته‌های تحقیق نشان‌دهنده این است که امام خمینی علیه السلام از این قاعده در فقه بسیار بهره برده‌اند. از نظر ایشان عرف، نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در کاربرد این قاعده دارد. از جمله شرایط و ضوابط مطرح در کلام امام خمینی علیه السلام برای به کارگیری قاعده یادشده نیز می‌توان به مواردی همچون وجود قرینه بر الغا و مخالف نبودن آن با سایر قواعد، اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: الغای خصوصیت، مناسبت حکم و موضوع، تنقیح مناط، تعدی و تسری

حکم.

۱. این مقاله از پایان‌نامه سطح سه استخراج شده است.

۲. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان. aliandelham@yahoo.com

۳. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان. b.shakeri@iran.ir

۴. دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه خراسان. (نویسنده مسئول) malek.nejad.1366@gmail.com

در علم فقه موارد فراوانی وجود دارد که به حسب مقتضای ادله و در ابتدا، حکم آن روی موضوع خاصی وارد شده و مقتضای جمود بر آن دلیل، اختصاص حکم به همان موضوع خاص است؛ اما فقها اغلب، حکم را از مورد منصوص به غیر آن تعمیم می دهند؛ برای نمونه در «اذا شک رجل بین ثلاث و اربع کذا» در موضوع دلیل، «رجل» ذکر شده است، ولی هیچ فقیهی حکم را اختصاص به رجل نمی دهد، بلکه از رجل «الغای خصوصیت» می کند که «موضوع اثباتی» است و حکم را به مکلف تعمیم می دهد که «موضوع ثبوتی» است؛ بنابراین فقیه کشف می کند که موضوع واقعی و ثبوتی حکم، از آنچه در دلیل ذکر شده، اعم است یا کشف می کند از اینکه موضوع، عنوان عام و جامع بین «مذکور» و «غیرمذکور» نیست، اما غیرمذکور با مذکور اتحاد در حکم دارد و آن امر غیرمذکور در حکم، ملحق به مذکور است.

در سراسر فقه، تمسک به لسان الغای خصوصیت، فراوان است و شناخت ضوابط آن می تواند راهگشای بسیاری از مسائل فقهی و توسعه علم فقه باشد؛ به خصوص در آثار علمایی که خبرگی، اجتهاد و تبحر آن ها زبانزد خاص و عام است. از جمله این علما می توان به امام خمینی رحمته الله اشاره کرد که بسیاری از فتاوی جدید فقها ریشه در کلام ایشان دارد؛ به همین جهت ایشان را انتخاب کرده ایم.

سؤال مقاله این است: الغای خصوصیت چگونه در آثار فقهی امام خمینی رحمته الله صورت گرفته و ضوابط به کاررفته در آن چیست؟

همچنین درباره الغای خصوصیت، کتاب ها و مقالاتی نوشته شده است؛ مانند کتاب الفائق فی الاصول و مقاله های «الغای خصوصیت» از موسوی، «تنقیح مناط» از علی اکبر کلاتری و «وحدت مناط و الغای خصوصیت» از ساعدی که در هیچ کدام از این منابع، ضوابط الغای خصوصیت در آثار امام خمینی رحمته الله بیان نشده است.

روش پژوهش در این مقاله، توصیفی تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه ای است.

۱- الغای خصوصیت

مسئله‌ای «حل‌شدنی» است که مقصود از اصطلاحات و واژه‌هایی که در بیان آن به کار می‌رود، واضح باشد؛ از همین رو باید برای تک‌تک واژه‌ها و اصطلاحاتی که در هر مسئله به کار می‌رود مشخصه‌های دقیق و روشنی ارائه داد.

اصطلاح «الغای خصوصیت» مرکب از دو واژه «الغا» و «خصوصیت» است و برای تبیین آن باید در ابتدا واژگان را از حیث لغوی و اصطلاحی، سپس ترکیب این واژگان را از حیث لغوی و اصطلاحی بیان کنیم. لغوکردن، باطل کردن، ساقط کردن، بیهوده و محمل گردانیدن را «الغا» می‌گویند. حروف اصلی این کلمه «لغو» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۲۴۹/۱۵؛ الجوهری، ۱۴۰۷ق: ۲۴۸۴/۶) منحصر بودن، ویژه و منفرد بودن را «خصوصیت» می‌گویند و حروف اصلی این کلمه «خصص» است. (الجوهری، ۱۴۰۷ق: ۱۰۳۷/۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۰۹/۴)

پس، از جهت لغوی می‌توان الغای خصوصیت را به باطل کردن و ساقط کردن و محمل کردن خصوصیت و ویژگی تعریف کرد و در اصطلاح می‌توان الغای خصوصیت را چنین تعریف کرد: حذف اوصاف و ویژگی‌هایی که در دلیل حکم، همراه موضوع است، اما نزد عرف دخالتی در «ثبوت آن حکم برای آن موضوع» وجود ندارد. (حلی (محقق)، ۱۴۰۳ق: ۱۸۵؛ جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶ق: ۶۳۹) تقریباً معنای اصطلاحی همانند معنای لغوی است و تفاوت معنای اصطلاحی با لغوی دخالت دادن عرف در معنای اصطلاحی است.

۱-۱- شرایط الغای خصوصیت

بنا بر بررسی نگارندگان می‌توان این شرایط را برای الغای خصوصیت بیان کرد:

۱. شرط اساسی برای الغای خصوصیت، یقین به دخالت نداشتن آن در موضوع حکم شرعی است؛ پس در موارد ظن و گمان یا احتمال دخالت خصوصیت در موضوع حکم نمی‌توان آن را نفی کرد؛ (نائینی، ۱۳۷۶ش: ۲۴/۳؛ همدانی، ۱۴۱۶ق: ۸۸/۳) زیرا گمان به هیچ عنوان نسبت به حق، واقع‌نمایی ندارد؛ پس احتمال دخالت نداشتن خصوصیت کافی نیست و باید یقین به تأثیر نداشتن آن داشته باشیم. (قمی، ۱۴۱۲ق: ۴۹/۱۰)

۲. باید برای الغای خصوصیت، قرینه‌ای داخلی یا خارجی وجود داشته باشد که بر

توجه‌نداشتن به خصوصیت یادشده در حکم شرعی دلالت کند؛ در غیر این صورت الغای آن، از نوع «قیاس باطل» است؛ (خمینی، ۱۳۷۶ق: ۴۶۸/۳) پس اگر اجماعی بر اعتبارنداشتن خصوصیت یادشده در روایت باشد، قرینه‌ای خارجی بر عدم توجه به خصوصیت ذکرشده در روایت است؛ مانند اینکه آیت‌الله حکیم از روایتی که درباره تیمم دادن جنازه‌ای که به دلیل بیماری، از هم پاشیده است (عاملی، ۱۳۸۷: ۵۱۳/۲) الغای خصوصیت می‌کنند و حکم را به مطلق معذوریت از آب، تعمیم می‌دهند. این الغای خصوصیت به سبب قرینه عرفی است؛ (حکیم، ۱۴۱۶ق: ۱۲۹/۴) البته مراد از قرینه، قرآینی نیست که امام به صراحت بفرمایند: «این موضوع را از باب مثال گفته‌ام»؛ چرا که این نص و تصریح است و الغای خصوصیت آنجایی است که عرف به حسب فهم عرفی و ارتکازات خودش به سبب اسبابی که خواهد آمد، بفهمد که این خصوصیت ندارد؛ به عبارت دیگر عرف و عقلا وقتی الغای خصوصیت می‌کنند که هیچ قرینه‌ای به صورت نص و تصریح نباشد و فقط کلام باشد، نه قرینه ویژه خاصی که فرموده باشند: «من از باب مثال می‌گویم». فقیه آن کسی است که فهم عرفی داشته باشد و اگر علوم دیگر را هم خوانده و دارای فهم دقیق شده است، فهم عرفی اش هنوز باقی باشد. (درس خارج اصول آیت‌الله شب‌زنده‌دار، جلسه ۳۶، ۱۳۹۸/۱۱/۲۱)

۳. حکمی که خصوصیت آن الغا می‌شود نباید مخالف با قاعده باشد؛ مانند حکم به اینکه جنس فروخته‌شده قبل از قبض آن توسط مشتری، از مال فروشنده به حساب می‌آید و چون این حکم مخالف قاعده است، الغای خصوصیت بیع در حکم و سرایت آن به سایر عقود، مانند اجاره و... صحیح نیست. (خمینی، ۱۳۷۶ق: ۳۹۰/۵)

۴. لازم است که مورد الغای خصوصیت از امور تعبیدی نباشد؛ مانند اینکه با الغای خصوصیت از ادله اجتهادی که برای وجوب غسل مس میت وارد شده است، حکم وجوب غسل را به اجزای جداشده از بدن انسان نیز سرایت دهیم، در حالی که احکام واردشده در مورد میت انسان، همگی از احکام تعبیدی است که مجالی برای عرف در الغای خصوصیت از آن‌ها و سرایت حکم در غیر مورد آن وجود ندارد؛ زیرا شاید میت انسان خصوصیتی داشته باشد که برای اجزای جداشده از بدن انسان چنین خصوصیتی نباشد. (خمینی، ۱۳۷۶ق: ۱۳۶/۳)

۵. الغای خصوصیت نباید مستلزم فروض دور از ظاهر و ذوق سلیم فقهی و موجب لازمه باطل شود؛ (روحانی، ۱۴۱۳ق: ۸۳/۷) برای نمونه از روایاتی که در مورد خاک مال کردن ظرفی که سگ از آن چیزی خورده، آمده، (عاملی، ۱۳۸۷: ۳۲۹/۱) نمی توان الغای خصوصیت کرد و حکم را به سایر حیوان ها تعمیم داد. (خوئی، ۱۴۱۸ق: ۱۷۸/۲)

۱-۲- مفاهیم مشابه الغای خصوصیت

با مراجعه به کلمات علما در می یابیم مفاهیمی شبیه الغای خصوصیت وجود دارد که باید بررسی کرد آیا مضمون مشابهی با الغای خصوصیت دارند یا متفاوت هستند. اگر قواعد متعددی هستند، چه شباهت ها و تفاوت هایی دارند و مرز دقیق بین الغای خصوصیت و مفاهیم مشابه چیست. این مفاهیم مشابه عبارت اند از: «تنقیح مناط»، «مناسبت حکم و موضوع» و «قیاس». الغای خصوصیت، تنقیح مناط و مناسبت حکم و موضوع، راه استنباط حکم را بیان می کنند و قیاس باطل نیستند. (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق: ۲۹/۴؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۲۸ق: ۳۱) مهم این است که در مقام اثبات، گاهی ذهن عرف در مواردی راحت تر و بهتر درک می کند که برای توسعه یا تضییق حکم، به تناسب حکم و موضوع توجه کند، گاهی ذهن عرف در مواردی راحت تر و بهتر درک می کند که برای توسعه یا تضییق حکم به الغای قیود زائد در ناحیه اصل (در موضوع) توجه کند (الغای خصوصیت) و گاهی ذهن عرف در مواردی راحت تر و بهتر درک می کند که برای توسعه یا تضییق حکم به الغای قیود زائد در ناحیه علت توجه کند. (تنقیح مناط) به عبارت دیگر برای مجتهد همین مهم است که در ورطه قیاس نیفتد؛ از این رو علامه حلی این سه را یکی می داند و بسیاری از علما تنقیح مناط و الغای خصوصیت را به جای هم به کار برده اند و در بسیاری از موارد تناسب حکم و موضوع را منشأ برای الغای خصوصیت و تنقیح مناط بیان کرده اند. (خمینی، ۱۴۱۵ق: ۱۹۰/۱؛ لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق: ۱۸۹)

اینکه در بسیاری از موارد این سه را به تنهایی به کار برده اند، یا از جهت این است که این سه را یکسان می دانند یا از جهت این است که ذهن عرفی این مورد را راحت تر و بهتر درک می کند که فقط از الغای خصوصیت باشد یا فقط تنقیح مناط یا فقط تناسب حکم و موضوع؛ برای نمونه در «قلد زیدا»، ذهن به ما می گوید: «مراد از زید، زیدی است که وصف اجتهاد و عدالت را

دارد.» و این جمله را با تناسب حکم و موضوع، راحت‌تر و بهتر درک می‌کند؛ در حالی که همین را می‌شود با الغای خصوصیت و تنقیح مناط هم فهمید.

۱-۲-۱- تنقیح مناط

تنقیح مناط، از اصطلاحات «اصول فقه» و از شیوه‌های استنباط حکم است که در پرتو اجتهاد و نظر، علت حکم از اوصاف غیردخیلی که در نص آمده، شناسایی و در نتیجه، حکم به تمامی مواردی که علت در آن‌ها وجود دارد، تعمیم داده می‌شود. شناسایی علت حکم از کلام شارع از راه حذف ویژگی‌های غیردخیل در حکم را تنقیح مناط می‌گویند؛ از نمونه‌های تنقیح مناط در فقه، ماجرای مردی بیابان‌نشین است که نزد پیامبر ﷺ آمده و از عمل آمیزش خود با همسرش در روز ماه رمضان خبر داد و آن حضرت او را به آزادکردن یک برده امر کردند. فقها از این حدیث استنباط کرده‌اند که ارتکاب چنین عملی در ماه رمضان از سوی هر فرد روزه‌داری موجب کفاره (آزادکردن برده) می‌شود و خصوصیت بادیه‌نشینی سائل و وقوع عمل در آن موقعیت زمانی و مکانی، دخیلی در علیت حکم (وجوب کفاره) ندارد و تنها علت حکم، وقوع آن در ماه رمضان است. (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶ق: ۶۴۴/۲)

با توجه به تعریف دو اصطلاح تنقیح مناط و الغای خصوصیت، شباهت زیادی بین این دو دیده می‌شود؛ اما دو قاعده جداگانه هستند و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند.

گروهی از اصولیان این دو را یکی دانسته‌اند؛ (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ۱۳۸/۲؛ خراسانی، ۱۴۳۳ق: ۳۹۶؛ قمی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۸/۲) اما برخی بین آن دو تفاوت قائل شده (موسوی خمینی، ۱۴۱۸ق: ۹۸؛ جعفری لنگرودی، ۱۴۰۰: ۴۹۸/۲؛ ایازی، ۱۳۸۹: ۴۶) و گفته‌اند:

«تنقیح مناط عبارت است از به‌دست‌آوردن ملاک و حکم با حذف ویژگی‌هایی که احتمال می‌رود جزء علت باشند که نتیجه آن تعمیم موضوع حکم است؛ اما الغای خصوصیت، حذف ویژگی‌های مورد نص است؛ هرچند احتمال علت‌بودن محذوف نرود. ازاین‌رو، در الغای خصوصیت، تنها با حذف اوصاف، حکم عمومیت می‌یابد؛ هرچند علت‌بودن آن معلوم نگردد. البته با الغای خصوصیت، به‌اجمال می‌توان فهمید که علت حکم در موضوع

دارای خصوصیت و موضوع فاقد آن یکی است؛ چنان که در تنقیح مناط نیز با به دست آوردن علت، دخالت نداشتن ویژگی های همراه موضوع در حکم معلوم می شود؛ برای مثال با به دست آوردن علت حرمت خمر، یعنی مست کننده بودن آن، خصوصیت نداشتن عنوان خمر و دیگر اوصاف آن، مانند رنگ، در ثبوت حکم معلوم می شود.» (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۲۳۶؛ جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶ق: ۶۷۰/۱)

الف. مقایسه بین تنقیح مناط و الغای خصوصیت

- تشابه ها

۱. در اصول عملیه نمی آیند و جزو امارات محسوب می شوند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ۲۵/۱؛ حسینی شیرازی، ۱۳۹۶: ۲۱۲/۷)

۲. از «مفهوم موافق» کلام هستند. (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۵۹) امام خمینی رحمته الله علیه در موارد مختلف به این نکته اشاره کرده اند که در مفهوم موافق، پنج احتمال است و مورد اول را این طور بیان می کنند: «متأخرین از مفهوم موافق به الغای خصوصیت تعبیر می کنند.» (خمینی، ۱۴۱۵ق: ۲۹۷/۲) متقدمان، (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق: ۲۹/۴) الغای خصوصیت و تنقیح مناط را یک چیز می دانند؛ به همین علت تنقیح مناط هم مثل الغای خصوصیت داخل مفهوم موافق کلام است، ضمن اینکه در احتمالات بعدی که امام از مفهوم موافق بیان می کنند، مرادشان تنقیح مناط است؛ برای نمونه احتمال چهارم، همان تنقیح مناط است.

۳. در هر دو به ملاک واقعی و تام حکم شرعی می رسمیم؛ توضیح اینکه در الغای خصوصیت به اجمال می توان فهمید که علت حکم در موضوع دارای خصوصیت و موضوع فاقد آن یکی است؛ چرا که وقتی خصوصیات زائد را حذف می کنیم و حکم را به موضوع دیگری تعمیم می دهیم، می فهمیم که علت حکم در موضوع فاقد خصوصیت و موضوع دارای خصوصیت یک چیز است؛^۱ البته رسیدن به ملاک واقعی حکم شرعی کاری دشوار است و شاید به همین

۱. «تنقیح مناط، به دست آوردن ملاک و علت حکم با حذف علت های محتمل و در نتیجه، تعمیم موضوع است؛ امّا الغای خصوصیت، حذف ویژگی های مورد نص است؛ هر چند احتمال علت بودن محذوف نرود؛

علت است که قدما بیشتر مواقع این دو را به جای هم به کار می بردند؛ ضمن اینکه از لحاظ نتیجه هر دوی این ها یک نتیجه می دهند.

۴. اطلاق عرفی را شکل می دهند و مساوق اطلاق عرفی هستند. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۸/۸/۴: ۲۲۴)

۵. در هر دو، ادله حجیتی که اقامه کرده اند یکی است که در بحث ادله حجیت الغای خصوصیت به تفصیل بیان می شود. (فیاضی، ۱۳۹۳: ۴۲)

۶. از دلالت های عقلی هستند؛ (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ۲۵/۱) چرا که در هر دو باید، مناط و علت واقعی احکام را کشف کنیم و در هیچ کدام علت در کلام بیان نشده است. البته اینکه این دو را از دلالت های عقلی یا عرفی یا یکی را عقلی و دیگری را عرفی بدانیم، تأثیر و ثمره ای در اصول و استنباط ندارد. (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۷۲)

۷. موجب توسعه یا تضییق حکم می شوند. (اعرافی، ۱۳۹۹/۹/۲۳: لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق: ۱۷۵)

۸. نوعی توسعه در موضوع هستند و تمامی حجیت آن ها به اصالت ظهور برمی گردد؛ به همین دلیل آن ها را باید دو شیوه تفسیری در فرایند استنباط دانست که در بسیاری از موارد می تواند به پویایی فقه بینجامد. (فیاضی، ۱۳۹۳: ۴۲)

- تمایزها

همان طور که در قسمت اشتراکات گفتیم هر دو جزو مفهوم موافق کلام هستند و در مفهوم موافق، کلام و مدار بحث در قیود زائد است، (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۵۹) با این تفاوت که در الغای خصوصیت، مجتهد پس از دستیابی به ملاک، اوصاف زائد را ملغای می کند و دیگر متعرض علت

از این رو، در الغای خصوصیت، به صرف حذف اوصاف و بدون تعیین علت، حکم، عمومیت می یابد. البته با الغای خصوصیت، به اجمال می توان فهمید که علت حکم در موضوع دارای خصوصیت و موضوع فاقد آن یکی است؛ چنان که در تنقیح مناط نیز با به دست آوردن علت، دخالت نداشتن ویژگی های همراه موضوع در حکم معلوم می شود؛ برای مثال، با به دست آوردن علت حرمت خمر یعنی مست کننده بودن آن، خصوصیت نداشتن عنوان خمر و دیگر اوصاف آن مانند رنگ، در ثبوت حکم معلوم می شود. «(جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶ق: ۶۳۹/۱)

نمی‌شود و به دنبال این نیست که جامع میان نص و موردسکوت را از طریق تنقیح مناط به دست آورد، بلکه اصل همان موردنص شارع را از صفات زائد خالی می‌نماید و از طریق عمومیت دادن به آن، حکم موارد دیگر را روشن می‌نماید؛ ولی در تنقیح مناط، مجتهد پس از اینکه ملاک و علت تام را به دست آورد به سایر موضوعات دیگر تعمیم می‌دهد و دیگر الغای وصف یا اوصافی در کار نیست؛ به عبارت دیگر الغای خصوصیت (الغای فارق) ناظر به الغای اوصاف زائد در ناحیه موضوع است؛ (باید به این نکته توجه کرد: اینکه در الغای خصوصیت، اوصاف زائد را در ناحیه موضوع الغا می‌کنیم، فرع بر دانستن ملاک حکم است.) ولی تنقیح مناط ناظر به الغای اوصاف زائد در ناحیه علت است (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۶۵۲) و به سبب همین نکته کلیدی در فارق بین تنقیح مناط و الغای خصوصیت است که نویسنده کتاب الفائق فی الاصول می‌گوید:

«در تنقیح مناط، موضوع را تغییر نمی‌دهیم؛ زیرا مناط و علت را کشف می‌کنیم و اوصاف زائد را حذف نمی‌کنیم؛ برای نمونه اگر مولا از شرب خمر نهی کند با تنقیح مناط می‌فهمیم که اسکار، علت برای حکم حرمت است و موضوع را از خمر به مسکر، تبدیل نکردیم؛ ولی در الغای خصوصیت از آنجایی که ما اوصاف زائد را حذف می‌کنیم، موضوع حکم را تغییر می‌دهیم؛ به عنوان مثال در روایت «إذا شک الرجل بین الثلاث و الاربع» (حر عاملی، ۱۳۸۷: ۳۱۹/۵) با الغای خصوصیت، خصوصیت رجل بودن را حذف می‌کنیم و می‌فهمیم موضوع، رجل نیست، بلکه مکلف است.»

با توجه به تفاوت‌هایی که برای الغای خصوصیت و تنقیح مناط بیان کردیم، به نظر می‌رسد که بین الغای خصوصیت و تنقیح مناط، فرق وجود دارد و دو مقوله جدا از هم هستند و هر کدام کار اجتهادی مستقلی دارند.

۱-۲-۲- مناسبت حکم و موضوع

از دیگر اصطلاحاتی که ممکن است با الغای خصوصیت، اشتباه شود، مناسبت حکم و

موضوع است، که علما برای استنباط احکام، از آن بهره‌های فراوان برده‌اند.

گاهی حکم در دلیل، مدلول عام دارد، ولی عرف، ثبوت حکم را برای «حصّه‌ای» از آن مدلول عام می‌فهمد؛ مانند آنکه مولا بگوید: «اگر بول به لباست رسید، لباست را بشوی.» شستن در لغت بر استعمال هر مایعی گفته می‌شود، مثل شستن با شیر یا نفت؛ در این صورت اگر مولا نگفت که لباس خود را با چه مایعی بشوی، تمسک به اطلاق معنای لغوی نمی‌کنیم، بلکه معنایی را قبول می‌کنیم که عرفاً ظاهر است؛ پس با اینکه معنای لفظ عام است ولی عرف از این دلیل می‌فهمد که پاک‌کننده بول، شستن با آب است و شستن با چیزهای دیگر نیست. همین طور وقتی در آیه، خداوند می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾^۱ (نساء، ۲۳) عرف می‌فهمد که مراد از تحریم مادر انسان بر انسان، تحریم تزویج است و تحریم چیزهای دیگر نیست.

اما گاهی حکم در دلیل، مدلول خاص دارد، ولی عرف می‌فهمد که این حالت خاص فقط مثالی برای عنوانی عام است؛ مانند آنکه مولا بگوید: «اگر بول در آب قلیل درون مشک افتاده است، از آب درون مشک وضو نگیر و نیاشام.» که درباره آب درون مشک است، ولی فهم عرفی قرینه است که حکم نیاشامیدن و وضونگرفتن، اختصاص به مشک ندارد، بلکه آب قلیل درون هر ظرفی که با بول ملاقات کند، همین حکم را دارد و گفتن مشک، فقط مثال است.

همچنین وقتی از معصوم می‌پرسند: «مردی در وضو به جای مسح پا، آن را شسته است» و حضرت می‌فرمایند: «وضویش باطل است»، عرف می‌فهمد که خصوصیت این گونه وضوگرفتن سبب حکم به بطلان است و خصوصیتی برای مرد بودن آن شخص نیست. تعمیم یا تخصیص در همه موارد یادشده از باب مناسبت حکم و موضوع است که به سبب آن از شنیدن لفظ، گاه تخصیص و گاه تعمیم به ذهن انسان «تبادر» پیدا می‌کند. همچنین تبادرها حجت هستند؛ زیرا نتیجه شناخت «ارتکازی» عرف نسبت به مناط‌های احکام است و ظهوری برای دلیل فراهم می‌آورد، به طوری که لفظ عام، ظهور در خاص و لفظ خاص، ظهور در معنای عام پیدا می‌کند. در این موارد، مدلول عرفی از مدلول لغوی جدا می‌شود و آنچه دلیل بر حجیت آن داریم، ظهور عرفی است، نه معنای لغوی، هرچند ظاهر نباشد و هر ظهور، بر وفق قاعده حجیت

۱. «ازدواج با مادرانتان بر شما حرام شده است.»

ظهور، حجت است. (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق: ۲۲۱)

نتیجه اینکه: در مناسبت حکم و موضوع، روابط و مناسبت‌های موجود میان موضوع و حکم آن، به نظر عرف است. (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۸۰۰)

با توجه به تعریف مناسبت حکم و موضوع و الغای خصوصیت، شباهت زیادی بین این دو دیده می‌شود؛ اما دو قاعده جداگانه هستند که تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند.

ب. مقایسه مناسبت حکم و موضوع با الغای خصوصیت

- تشابه‌ها

۱. در اصول عملیه نمی‌آیند و جزو امارات محسوب می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق:

۲۵/۱)

۲. از مفهوم موافق کلام هستند. (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق: ۲۲۷)

۳. اطلاق عرفی را شکل می‌دهند و مساوق اطلاق عرفی هستند. (خمینی، ۱۴۱۸ق: ۵۶۲/۴)

۴. ادله حجیت یکسانی برای این‌ها بیان کرده‌اند که در بحث ادله حجیت الغای خصوصیت به تفصیل بیان می‌شود. (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق: ۲۲۸)

۵. از دلالت‌های عقلی هستند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ۲۵/۱؛ کمره‌ای، ۱۴۱۶ق:

۳۶۴/۱)

۶. موجب توسعه یا تضییق حکم هستند. (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق: ۲۲۱)

- تمایزها

در الغای خصوصیت نظر به «تلائم» بین حکم و موضوع نیست؛ (شب‌زنده‌دار، ۱۳۹۹/۳/۲۹) بلکه مجتهد اصل موردنص شارع را از صفات زائد خالی می‌نماید و از طریق عمومیت‌دادن به آن، حکم موارد دیگر را روشن می‌نماید (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۶۵۲) و همین برای تعدیه و سرایت‌دادن حکم در الغای خصوصیت کفایت می‌کند؛ اما در تناسب حکم و موضوع، منشأ برای تعدیه فقط تناسب و تلائم بین حکم و موضوع است؛ اگرچه درواقع این چنین است که وقتی این تناسب می‌خواهد موجب تعدیه بشود باید اصل موردنص شارع را از صفات زائد خالی کند، اما بحث این است که در مقام اثبات، ذهن عرف به

این توجه نمی‌کند و صرفاً به تلائم و تناسب بین حکم و موضوع توجه می‌کند. (شب‌زنده‌دار، ۱۳۹۹/۳/۲۹)

با توجه به تفاوت تناسب حکم و موضوع با الغای خصوصیت، نتیجه می‌گیریم که این دو متفاوت هستند.

۱-۲-۳- قیاس

قیاس عبارت است از اثبات حکم در موضوع به اعتبار و لحاظ وجود علّی که وجود آن موجب ثبوت همین حکم در موضوعی دیگر شده است. (مظفر، ۱۳۷۳: ۱۶۸/۲)

با توجه به تعریف دو اصطلاح قیاس و الغای خصوصیت، شباهت زیادی بین این دو دیده می‌شود؛ اما دو قاعده جداگانه هستند و تفاوت‌هایی دارند.

- تشابه‌ها

۱. در اصول عملیه نمی‌آیند و جزو امارات محسوب می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق:

۲۵/۱)

۲. از مفهوم موافق کلام هستند. (خمینی ۱۴۱۵ق: ۲۹۷/۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۲۴۱)

۳. اطلاق عرفی را شکل می‌دهند و مساوق اطلاق عرفی هستند. (خمینی، ۱۴۱۸ق: ۵۶۲/۴)

۴. از دلالت‌های عقلی هستند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ۴۷۳/۲؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق:

۵۷/۲؛ رشتی، بی‌تا: ۴۰۷)

۵. موجب توسعه یا تضییق حکم هستند. (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق: ۲۲۱)

- تمایزها

الغای خصوصیت قطعی را شیعه حجت می‌داند (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶ق: ۲/۶۴۴) و قیاس مصطلح اهل سنت، ظنی است و حجیت ظن هم از لوازم عقلی قهری نیست و برای اثبات حجیت آن نیاز به جعلی از جانب شارع داریم؛ یعنی نیاز به ادله قطعی (شرعی یا عقلی) داریم؛ (حکیم، ۱۹۷۹: ۳۰۶؛ مظفر، ۱۳۷۳: ۱۸/۲) ولی الغای خصوصیت که شیعه از آن استفاده می‌کند، قطعی و حجت است و بر اساس دلیل و درک عقلایی و فهم عرفی، موجب

تسری در حکم می‌شود. در الغای خصوصیت با دلیل احراز می‌کنیم که خصوصیات، دخلی در حکم منصوص ندارد. (شب‌زنده‌دار، ۱۳۹۹/۴/۲۵: جلسه ۶۵) الغای خصوصیت نوعی توسعه در موضوع است و تمامی حجیت آن به اصالت ظهور برمی‌گردد. به همین دلیل الغای خصوصیت را باید نوعی شیوه تفسیری در فرایند استنباط دانست که در بسیاری موارد به پویایی فقه می‌انجامد؛ اما قیاس از قبیل توسعه در موضوع نیست، بلکه تسری حکم موضوعی مستقل به موضوع مستقل دیگری است؛ به همین دلیل جنس قیاس از جنس منابع تشریعی است؛ بنابراین چنانچه علت کشف شده قطعی نباشد، شیعه و برخی علمای اهل سنت آن را فاقد هرگونه اعتبار می‌دانند. (فیاضی، ۱۳۹۳: ۴۲)

با توجه به تفاوت قیاس با الغای خصوصیت، نتیجه می‌گیریم که این دو با هم متفاوت هستند.

۲- ضوابط الغای خصوصیت در کلام امام خمینی رحمته الله علیه

الغای خصوصیت قاعده‌ای مهم و پرکاربرد در لسان فقها است؛ اما چنان که بیان شد ضابطه‌های جریان این قاعده که مانع از افتادن به ورطه قیاس شود، به‌خوبی منقح نشده است؛ از همین رو شناخت ضوابط این قاعده، برای اجتهاد و استنباط احکام جدید و نوظهور، امری ضروری است. با بررسی موارد تطبیق این قاعده در کلمات امام خمینی رحمته الله علیه به ضوابط و معیارهای مختلفی جهت جریان این قاعده می‌توان دست یافت که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

ملاک در الغای خصوصیت و تعیین شرایط و اسباب الغای خصوصیت، عرف است. عرف علاوه بر ملاک بودن در آنچه قرار است الغای خصوصیت درباره آن اجرا شود، در آنچه قرار است حکمش توسعه یابد نیز معیار است. در نتیجه ملاک در الغای خصوصیت، فهم عرفی و موردپذیرش واقع شدن الغای خصوصیت نزد عرف است؛ بنابراین باید توجه داشت که در کنار اسباب و ضوابط شناسایی شده باید پذیرش عرفی نیز مدنظر قرار گیرد؛ پس صرف وجود ضابطه به‌تنهایی ممکن است نتواند منتهی به جریان قاعده شود.

به‌عنوان مثال «اندار»^۱ از جمله مباحثی است که در کتب فقهی مطرح شده است. (خمینی،

۱. کم کردن وزن تقریبی ظرف از مجموع کالا و ظرف را اندار می‌گویند.

۱۴۲۱ق: ۵۶۶/۳ و ۴۰۵/۲) از جمله ادله جواز انداز می‌توان به صحیحۀ علی بن جعفر از امام موسی کاظم (علیه السلام) اشاره کرد: «سألته عن الرجل، يشتري المتاع وزناً في الباسنة والجوالق فيقول: «ادفع للباسنة رطلاً أو أقل أو أكثر من ذلك» أ يحل ذلك البيع؟ قال: إذا لم يعلم وزن الباسنة والجوالق فلا بأس إذا تراضيا».^۱ (عاملی، ۱۳۸۷: ۳۶۷/۱۷) امام خمینی (رحمه الله) در این بحث می‌فرماید: «نمی‌توان از موارد خاص این روایات الغای خصوصیت کرد و حکم را به هر چیزی که مصاحب با بیع است، مانند شمع در الحلی (ظرف مخصوص برای شمع) تسری داد؛ چراکه انداز سایر موارد در نزد عرف کاسبان و تجار، مورد پذیرش نیست.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۵۶۶/۳ و ۴۰۵/۲)

فارغ از نکته مطرح شده، از تحلیل کلمات امام خمینی (رحمه الله) می‌توان معیارها و ضابطه‌هایی را برای جریان قاعدۀ الغای خصوصیت شناسایی کرد که این قواعد و ضوابط مورد پذیرش عرف نیز قرار گرفته است. در ادامه به بیان هریک از ضوابط و معیارهای شناسایی شده پرداخته می‌شود.

۱. قطعی بودن دخالت‌نداشتن خصوصیت: «یکی از معیارهای مطرح شده برای الغای خصوصیت این است که باید قطع و یقین وجود داشته باشد که خصوصیتی که قرار است ملغا شود، در حکم یا موضوع دخالت ندارد؛ ولی اگر احتمال خلاف یا احتمال دخالت آن داده شود و احتمال دخالت از نگاه عرف وجود داشته باشد، نمی‌توان الغای خصوصیت کرد.» (خمینی، ۱۴۱۸ق: ۲۸)

مثال: در باب ضمان دو روایت داریم: صحیحۀ محمد بن مسلم (عن ابی عبد الله (علیه السلام) فی شاهد الزور ما توبته؟ قال: يؤدّی من المال الذی شهد علیه بقدر ما ذهب من ماله إلى آخره).^۲

۱. «علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (علیه السلام) می‌پرسد: مردی کالا را در ناسیه و جوال به صورت وزنی می‌فروشد و می‌گوید: برای ظرف یک رطل یا بیشتر یا کمتر، بینداز. آیا این کار حلال است؟ حضرت فرمود: در صورتی که وزن ناسیه و جوال معلوم نبوده و هر دو راضی باشند، اشکالی ندارد.»
۲. «محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: توبۀ شاهد دروغین چیست؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: باید خسارتی را که بر اثر شهادت باطل به صاحب حق وارد کرده بپردازد؛ اگر با شاهد دیگری بوده است، نیم خسارت را و اگر با دو شاهد دیگر بوده است، یک سوم آن را.»

(عاملی، ۱۳۸۷: ۳۲۷/۲۷) و صحیحہ جمیل.^۱ (عنه علیه السلام): فی شاهد الزور قال: إن كان الشيء قائماً بعينه ردّ علی صاحبه و إن لم يكن قائماً ضمن بقدر ما أتلّف من مال الرجل.) (عاملی، ۱۳۸۷: ۳۲۸/۲۷) مضمون دو روایت این است که ضمان و «غرم» بر عهده شاهد دروغین است. امام خمینی رحمته الله در این بحث می‌فرمایند: «نمی‌توان با الغای خصوصیت از شاهد دروغین، ضمان و غرم را به‌صرف اینکه قاضی حکم کرده، بر عهده قاضی قرار داد؛ زیرا شاهد دروغین دارای خصوصیت است و قطع به عدم خصوصیت آن نداریم و الغای خصوصیت از آن و تعمیم حکم به قاضی، باطل است.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲/۴۶۶)

۲. فرق نداشتن اصل و فرع در حکم یا موضوع: بین حکم یا موضوعی که می‌خواهیم الغای خصوصیت کنیم با حکم و موضوعی که می‌خواهیم حکم را به آن سرایت بدهیم، نباید تفاوت باشد؛ بنابراین اگر بین آن‌ها تفاوت باشد، هرچند اسباب و ضوابط دیگر الغای خصوصیت وجود داشته باشد، قاعده جاری نمی‌شود. (خمینی، ۱۴۱۸ق، ۱۳۷ و ۱۹۶) البته باید به این نکته توجه کرد که همیشه بین حکم اصل و فرع تفاوت یا تفاوت‌هایی وجود دارد و اگر به‌صرف تفاوت باشد، همه موارد الغای خصوصیت محال است. پس مراد از این تفاوت چیست و چه نوع تفاوتی باید باشد که الغای خصوصیت صورت نگیرد؟ چنان‌که بیان شد امام خمینی رحمته الله قائل‌اند که الغای خصوصیت باید موردپذیرش عرف باشد؛ بنابراین مراد ایشان از ضابطه مطرح‌شده نیز دخالت همین نکته است؛ یعنی اگر بین فرع و اصل از نظر عرف تفاوت وجود داشته باشد و آن‌ها را یکسان تصور نکنند، نمی‌توان قاعده را جاری کرد؛ چون شرط اصلی برای جریان قاعده که پذیرش عرفی است وجود ندارد؛ به‌عنوان مثال در بحث نجاست خون روایتی داریم که مضمون آن از این قرار است: «دم قلیل در انسان ناسی بخشیده شده است.» (عاملی، ۱۳۸۷: ۳/۴۲۹) امام خمینی رحمته الله در این بحث می‌فرمایند: «نمی‌توان از این روایت که مخصوص ناسی است

۱. «جمیل گوید: امام صادق علیه السلام درباره کسی که به‌دروغ گواهی دهد و حق کسی را ناحق کند فرمود: اگر عین آن حق موجود باشد، به صاحبش بازگردانده می‌شود و اگر تلف شده باشد، گواه دروغین مسئولیت دارد و به آن مقیاس که حق صاحب مال را ناحق کرده، باید تاوان بپردازد.»

الغای خصوصیت کرد و حکم را به غیرناسی تعمیم داد؛ زیرا عرف بین ناسی و غیر آن فرق قائل است.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۸۶/۴ و ۱۴۲۲ق: ۳۴۱)

۳. عقلی نبودن ملاک: یکی از نکاتی که امام خمینی رحمته الله علیه می فرمایند، این است: «اگر ملاک حکمی و موضوعی عقلی است؛ مانند اینکه عهده دار شدن ضمان برای شخص ضامن را عقلی بدانیم، در این صورت تعمیم حکم محال است؛ زیرا تعمیم حکم با الغای خصوصیت در صورتی است که ملاک حکم و موضوع عقلی نباشد و اگر ملاک عقلی باشد نیاز به تعمیم نیست. حکم عقل و موضوع عقل خودش خودبه خود به همه جا سریان دارد و حکم و موضوع عقلی قابل تخصیص نیست؛ نتیجه اینکه از آنچه عقل دخیل است، الغای خصوصیت باطل است.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۲۹/۴)

۴. نبودن لوازم باطل در الغای خصوصیت: از شرایط الغای خصوصیت این است که تالی فاسد و لوازم باطل نداشته باشد؛ حتی اگر الغای خصوصیت، دارای منشأ صحیحی است، اما لوازم باطلی دارد، الغای خصوصیت باطل است؛ برای نمونه امام خمینی رحمته الله علیه در بحث ضمان از برخی فقها چنین نقل کرده اند: «اگر دفع مثل در مثلیات تعذر دارد، از آنجا که تمام جهات عین (اعم از نوعی و مالی) بر عهده صاحب ید است و به سبب مقتضای دلیل سلطنت، می توانیم از مثلی بودن کالا الغای خصوصیت کنیم و مالک می تواند (با اینکه کالا مثلی است) خصوصیت مالیت را مطالبه کند.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۵۴۲/۱) ایشان در جواب می فرمایند: «لازمه این الغای خصوصیت، جواز الغای خصوصیت مثل و عین در صورت وجود عین و مثل و مطالبه قیمت آن است که بطلان آن واضح است و به سبب این لازمه باطل، الغای خصوصیت محال است.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۵۸۱/۱)

۵. تعبدی نبودن مسئله: در الغای خصوصیت باید نسبت به آنچه می خواهیم الغای خصوصیت کنیم شناخت کافی داشته باشیم؛ از این رو در اموری که صرفاً شرعی و تعبدی است، الغای خصوصیت جاری نمی شود؛ (خمینی، ۱۴۱۵ق: ۲۰۹/۱) به عنوان نمونه در بحث بیع عبد آبق (فراری) به صحیحۀ رفاعه نخّاس تمسک کرده اند که از این قرار است: «سألت أبا الحسن

موسی (علیه السلام) قلت له: أ يصلح لی أن أشتري من القوم الجارية الآبقة و أعطیهم الثمن و أطلبها أنا؟ قال: لا یصلح شراؤها إلا أن تشتري منهم معها ثوباً أو متاعاً فتقول لهم أشتري منكم جاریتکم فلانة و هذا المتاع بكذا و كذا درهماً فإن ذلك جائز.^۱ (عاملی، ۱۳۸۷: ۳۵۳/۱۷) مضمون حدیث این است که بیع عبد آبق، با ضمیمه، جایز است. امام خمینی (رحمه الله) در این بحث می فرماید: «شرط ضمیمه، تعبدی است و عقل از درک مناط آن عاجز است و مانند دفع غرر هم نیست؛ از این رو الغای خصوصیت از شرط ضمیمه، باطل است.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳/۳۳۵)

۶. سازگاری الغای خصوصیت با ادله بیان کننده حکم در طرف اصل: الغای خصوصیت در صورتی جاری است که این الغا با ادله مبین حکم در طرف اصل، موافق بوده و سازگاری داشته باشد؛ به عنوان نمونه از موارد خاص روایات و ادله ای که جواز غیبت را اجازه داده اند، الغای خصوصیت باطل است و نمی توان گفت که هرگاه غیبت شخصی دارای مصلحت و ملاکی باشد، جایز به غیبت در آن موارد هستیم؛ زیرا بیشتر ادله ترخیص غیبت مربوط به افراد متظاهر به فسق و ظلم است و ترخیص غیبت در این ادله به سبب تراحم (مفسده غیبت با مصلحت و ملاک غیبت و بعد هم تقدیم جانب مصلحت) نیست تا این مصلحت را به عنوان ملاک بدانیم و هر جا این مناط صدق می کرد، الغای خصوصیت کنیم. (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳/۴۱۵)

۷. مخالف اصل و قاعده نبودن دلیل در طرف اصل: زمانی می توان از حکم اصل الغای خصوصیت کرد که این دلیل اصل، برخلاف اصل و قاعده نباشد. چون در مواردی که دلیلی برخلاف اصل و قاعده یا به تعبیری نصوص است، در این مخالفت به همان موردی که دلیل بر مخالفت وجود دارد اکتفا می شود و موارد دیگر تعدی نمی شود؛ (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۵/۴۷۲) برای نمونه در بحث اتلاف مال توسط اجنبی، روایتی داریم که از این قرار است: «عقبه بن خالد، عن ابی عبد الله (علیه السلام) فی رجل اشتری متاعاً من رجل و أوجبه، غیر أنه ترک المتاع عنده و لم یقبضه، قال: آتیک غداً إن شاء الله، فسرقت المتاع، من مال من یکون؟ قال: من مال صاحب المتاع

۱. «رفاعه گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا می توانم کنیز فراری را از گروهی بخرم و پولش را بپردازم و خودم در جست و جوی او باشم؟ فرمود: خرید چنین کنیزی جایز نیست، مگر اینکه همراه آن لباس یا کالایی بخری و به آنان بگویی من از شما فلان کنیز و این کالا را به این قیمت خریدم؛ چنین معامله ای جایز است.»

الذی هو فی بیه، حتّٰی یقبض المتاع و یخرجه من بیه، فإذا أخرجه من بیه، فالمبتاع ضامن لحقه حتّٰی یردّ ماله إلیه»^۱. (عاملی، ۱۳۸۷: ۲۳/۱۸) امام خمینی رحمته الله در این بحث می‌فرماید: «الغای خصوصیت از مورد روایت (اتلاف مال توسط اجنبی) باطل است و حکم را به اتلاف مشتری نمی‌توان تعمیم داد؛ زیرا در اتلاف مال توسط اجنبی، خصوصیتی نهفته است که خلاف قاعده است و باید بر مورد خودش اکتفا کنیم.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۵/۵۸۶)

۸. مطابق سیاق بودن: گاهی سیاق روایت به گونه‌ای است که می‌توان حکم را با الغای خصوصیت تعمیم داد؛ برای نمونه در بحث صلات روایتی داریم از زرارہ به نقل از امام صادق علیه السلام که از این قرار است: «قال: لا تعاد الصلاة الا من خمس الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود، ثم قال: القراءة سنة و تشهد سنة و لا تنقض السنة الفريضة»^۲. (عاملی، ۱۳۸۷: ۴۷۰/۵) امام خمینی رحمته الله در این بحث می‌فرماید: «از سیاق روایت مذکور این‌طور فهمیده می‌شود که به نماز فقط پنج مورد نقص وارد است؛ چه این پنج مورد از واجبات باشد و چه از غیر واجبات و اگر فقط شامل واجبات بدانیم، از واجبات به سبب سیاق روایت، الغای خصوصیت می‌کنیم.» (خمینی، بی‌تا: ۲۲)

۹. پذیرفته بودن دلیل در طرف اصل: برای الغای خصوصیت، باید دلیل در طرف اصل به لحاظ سندی مورد پذیرش باشد؛ بنابراین الغای خصوصیت از روایتی که ضعف سندی دارد پذیرفته نیست؛ (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۰۷/۴) به عنوان نمونه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ عَلَى قَوْمٍ أَكَلَ شَيْءٍ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ ثَمَنَهُ»^۳. (نوری، ۱۴۰۸ق: ۷۳/۱۳) مضمون این نبوی،

۱. «عقبة بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که متاعی را از دیگری خریده و معامله را واجب کرده [پول را پرداخته است] ولی گفته است: ان شاء الله فردا می‌آیم، [و این را می‌برم] ولی آن دزدیده شده است، پرسیدم: ضمانت این بر عهده کیست؟ فرمود: مال صاحب اولش است که هنوز در خانه‌اش است تا آن زمان که خریدار آن را بگیرد و از خانه او بیرون برود و هنگامی که از خانه بیرون برد دیگر خریدار ضامن آن حق است.»

۲. «امام ششم علیه السلام فرمود: نماز اعاده نشود مگر از پنج چیز: طهارت، وقت، قبله، رکوع و سجود؛ سپس فرمود: قرائت به دستور پیغمبر است، تشهد دستور پیغمبر است و تکبیر سنت است، دستور پیغمبر فريضة خدا را در هم نشکنند.»

۳. خداوند اگر خوردن شیئی را حرام کند ثمن آن را هم حرام می‌کند.

در بارهٔ مأکولات است و امام خمینی رحمته الله در این بحث می‌فرمایند: «الغای خصوصیت از مأکول و تعمیم حکم به خمر، به سبب ضعف سندی روایت، باطل است.» (خمینی، ۱۴۱۵ق: ۳۵/۱)

۱۰. در مقام تحدید نبودن دلیل اصل: برای الغای خصوصیت باید توجه کرد که دلیل اصل نباید در مقام بیان حدود حکمی باشد؛ بنابراین اگر دلیل در مقام تحدید باشد، نمی‌توان از آن الغای خصوصیت کرد؛ به عنوان مثال در صحیح ابن مغیره^۱ (عاملی، ۱۳۸۷: ۳۲۲/۱) امام علیه السلام در مقام بیان حد «استنجا» هستند؛ بنابراین نمی‌توان از آن الغای خصوصیت کرد و استنجا با هر شیئی را ثابت دانست. (خمینی، ۱۴۲۲ق: ۳۴۱)

۱۱. ترک نکردن الغا از سوی اصحاب: اگر شرایط الغای خصوصیت فراهم باشد، ولی مشهور انجام نداده باشند، الغای خصوصیت باطل است؛ برای نمونه از «مسوغات تیمم»، ضیق وقت است و در این بحث حدیثی از حضرت صادق علیه السلام داریم که از این قرار است: «فإن صلی رکعة من الغداة ثم طلعت الشمس فلیتم، فقد جازت صلاته».^۲ (عاملی، ۱۳۸۷: ۲۱۷/۴) امام خمینی رحمته الله در این بحث می‌فرمایند: «این موقوفه در مورد نماز صبح است و می‌توان از آن الغای خصوصیت کرد و حکم را به نمازهای روزانه دیگر تعمیم داد. مگر از این جهت اشکال کنیم که اصحاب، به خصوص قدما این چنین الغائی را انجام نداده‌اند.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۹۰/۲) شاید علت این ضابطه همان نکتهٔ اصلی باشد که در ابتدای بحث بیان شد؛ یعنی الغای خصوصیت باید مورد پذیرش عرف باشد. ترک الغای خصوصیت توسط مشهور می‌تواند مؤید و قرینه بر این باشد که الغای خصوصیت در این مورد خاص مورد پذیرش عرف نبوده است.

۱۲. نبودن شارع در مقام بیان: چنانچه شارع در مقام بیان حکمی است و خصوصیتی را برای آن بیان می‌کند، نمی‌توان از آن خصوصیت، دست برداشته و الغای خصوصیت را جاری کرد؛ چون بودن شارع در مقام بیان، احتمال اهمیت داشتن خصوصیات یاد شده را افزایش

۱. «قال: قلت له: هل للاستنجا حد؟ قال: لا؛ حتی ینقی ما ثمة. قال: قلت له: فإنه ینقی ما ثمة و ینقی الريح؟ قال: الريح لا ینظر إليها.» (ابن مغیره گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا طهارت و استنجا حد و اندازه معینی دارد؟ فرمود: نه، فقط آنچه در آنجاست، باید پاک شود. گفتم: آنچه آنجاست پاک می‌شود، ولی بوی آن می‌ماند. فرمود: به بواعتنایی نمی‌شود.)

۲. «اگر یک رکعت از نماز صبح را خواند و خورشید طلوع کرد، نمازش را تمام کند و صحیح است.»

می‌دهد؛ ظاهراً مراد امام خمینی رحمته‌الله از اینکه می‌فرمایند: «چون در مقام بیان است نمی‌توان الغای خصوصیت کرد»، (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲/۲۵۸) این است که عرف برای این‌ها خصوصیت قائل است؛ زیرا بیشتر روایاتی که از آن‌ها الغای خصوصیت می‌شود، در مقام بیان هستند و اگر صرف در مقام بیان بودن، مانع الغای خصوصیت باشد، از هیچ کدام از این روایات نمی‌توان الغای خصوصیت کرد؛ برای نمونه احادیثی داریم که به‌خصوص دلالت بر «ضرب باطن کفین در تیمم» دارند و امام خمینی رحمته‌الله درباره این احادیث می‌فرمایند: «الغای خصوصیت از ضرب باطن کفین باطل است؛ زیرا این روایات در مقام بیان هستند و ضرب باطن کفین، خصوصیت دارد.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲/۲۵۸)

۱۳. نبودن در مقام ضابطه و قانون: اگر حدیث در مقام بیان ضابطه و قانونی خاص است، الغای خصوصیت باطل است؛ زیرا تمام قیود در این حالت دارای خصوصیت و اهمیت است؛ به‌عنوان نمونه در بحث «مطهریت» زمین روایاتی داریم که مضمون آن‌ها از این قرار است: مطهریت زمین مختص به نجاساتی است که با راه رفتن، منتقل شده است. (عاملی، ۱۳۸۷: ۳/۴۵۷) امام خمینی رحمته‌الله در این بحث می‌فرمایند: «احادیث این باب در مقام بیان ضابطه و قانون هستند؛ از همین رو تمام قیود دارای اهمیت و خصوصیت هستند و الغای خصوصیت از موضوع این احادیث باطل است.» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۴/۳۸۶)

۱۴. استفاده از قرائن بیرونی همچون ادله مختلف مربوط به مصادیق مشابه و یکسان: گاهی در روایات متعددی، شارع مقدس فقط حکم یک مورد را بیان می‌کند که وقتی این موارد متعدد در روایات را با هم در نظر می‌گیریم می‌توان از مورد هر روایت الغای خصوصیت کرده و حکمی کلی را استنباط کرد؛ به عبارت دیگر گاهی روایتی که شرایط الغای خصوصیت را ندارد، با توجه به روایات دیگر این شرایط را به دست می‌آورد؛ زیرا فقیه، مجموع روایات را می‌بیند و بر اساس مجموع روایات حکم می‌کند. امام خمینی رحمته‌الله در بحث حرمت «ثمن مال مأخوذ در مقابل اعیان نجس»، می‌فرمایند: «می‌توان با الغای خصوصیت از موارد جزئی که حرمت ثمن در آن‌ها ثابت است، (مثل ثمن خمر، نیبذ، مسکر، میده، کلب و...) استفاده عموم کرده (ان الله اذا حرم شیئا

حرم ثمنه)^۱ (اصفهانی، ۱۴۱۰ق: ۵۵/۱۰۰) و به حرمت ثمن مال مأخوذ در مقابل اعیان نجس، حکم کرد:» (خمینی، ۱۴۱۵ق: ۹/۱) برای نمونه از ادله نهی خصوص آلات قمار، روایتی است از امام صادق (علیه السلام) که از این قرار است: «نهی رسول الله ﷺ عن بیع النرد»^۲. (عاملی، ۱۳۸۷: ۳۷۶/۲۵) امام خمینی (رحمته الله علیه) درباره این روایت می فرماید: «تعمیم حکم با الغای خصوصیت، به غیر آلات قمار، باطل است؛ زیرا موردپذیرش عرف نیست؛ اما در صحیحہ معمر بن خلاد چنین آمده است: «النرد و الشطرنج و الأربعة عشر بمنزلة واحدة؛ و کل ما قورم علیه فهو میسر»^۳. (عاملی، ۱۳۸۷: ۳۷۶/۲۵) حضرت رضا (علیه السلام) در این روایت، تصریح به عمومیت کرده اند و می توان حکم را به اعم از آلات قمار و غیر آن تعمیم داد.» (خمینی، ۱۴۱۵ق: ۱۷۳/۱)

نکته مهم اینکه در مواردی که چند سبب از اسباب الغای خصوصیت جاری است، می توان با استفاده از هر کدام به مطلوب رسید؛ مگر اینکه هر ضابطه در بخشی از دلیل جاری شود که در این صورت تمام ضوابط جاری شده و از تمام موارد تطبیق پذیر الغای خصوصیت انجام می شود؛ به عنوان نمونه در بحث تیمم خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ﴾^۴. (مائده، ۶) امام خمینی (رحمته الله علیه) در این بحث یک بار با تمسک به اطلاق (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۴۸/۲) و بار دیگر با تمسک به سبب تمام موضوع بودن، (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۵۳/۲) از موارد خاص یاد شده در آیه الغای خصوصیت کرده اند و حکم را به غیر آن ها تعمیم داده اند و در یک آیه با دو سبب متفاوت، الغای خصوصیت را اجرا و حکم واحد «مجزی بودن تیمم بدل از وضو» را استنباط کرده اند.

۱. آن خدایی که چیزی را حرام کرده، بهای آن را هم حرام کرده است.

۲. «رسول خدا ﷺ از بازی با تخته نرد نهی فرمود.»

۳. «معمر بن خلاد گوید: امام رضا (علیه السلام) فرمود: بازی با تخته نرد، شطرنج و سه پرک در یک حکم است؛ هر وسیله ای که با آن قمار شود، حرام است.»

۴. «اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده اید و آب نیافته اید، پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دست هایتان را مسح نمایید.»

نتیجه‌گیری

بر اساس پژوهش انجام‌شده نتایج زیر به دست آمده است:

۱. امام خمینی رحمته‌الله چنان‌که در مباحث فقهی و اصولی خود از روش‌های ضابطه‌مندی برای استنباط احکام بهره برده‌اند، در الغای خصوصیت نیز که از جمله قواعد اصولی مطرح است، همین روش را در پی گرفته و بر اساس ضابطه‌های متعدد به تطبیق این قاعده پرداخته‌اند.
۲. امام خمینی رحمته‌الله از لفظ الغای خصوصیت در حدود دویست مورد استفاده کرده‌اند.
۳. امام خمینی رحمته‌الله پذیرش عرف و نقش آن در الغای خصوصیت را بسیار مهم می‌دانند و تأکید بیشتری بر آن دارند؛ بنابراین به عرفی‌بودن الغای خصوصیت توجه ویژه‌ای دارند و کمتر مصداقی را از ایشان می‌توان یافت که نقش عرف در الغای خصوصیت را بیان نکرده باشند.
۴. با بررسی‌های انجام‌شده، شرایط و ضوابط اجرای قاعده الغای خصوصیت نزد امام خمینی رحمته‌الله عبارت است از: وجود قرینه، مخالف نبودن حکم با قاعده، تعبدی نبودن موضوع الغاشده، تعبدی نبودن حکم الغاشده، عدم استلزام فروض بعید از ظاهر و ذوق سلیم فقهی، عدم تعدی به عام باطل و عقلی نبودن.

فهرست منابع

✽ قرآن کریم.

۱. ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، چ ۳، بیروت: دار الفکر.
۲. اصفهانی (مجلسی دوم)، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۱۰ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر.
۳. اعرافی، علیرضا، ۱۳۹۹/۹/۲۳، درس خارج اصول، جلسه ۵۰، سایت مدرسه فقاها: <https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/araft/osool/99/990923>
۴. ایازی، سیدمحمدعلی، ۱۳۸۹، ملاکات الاحکام، چ ۲، بی‌جا: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۴۰۰، دانش‌نامه حقوقی، چ ۳، تهران: گنج دانش.
۶. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، ۱۴۲۶ق، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام.
۷. الجوهري، اسماعيل بن حماد، ۱۴۰۷ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ط ۴، بیروت: دار العلم للملايين.
۸. حر عاملی، محمد بن الحسن، ۱۳۸۷، وسائل الشیعة، چ ۲، قم: مؤسسه آل‌البيت علیهم‌السلام لإحياء التراث.
۹. حسینی شیرازی، سیدصادق، ۱۳۹۶، بیان الأصول، چ ۲، بی‌جا: دار الانصار.
۱۰. حکیم، محمدتقی بن محمد سعید، ۱۹۷۹، الأصول العامة فی الفقه المقارن، چ ۲، قم: مؤسسه آل‌البيت علیهم‌السلام.
۱۱. حلی (محقق)، جعفر بن حسن، ۱۴۰۳ق، معارج الأصول (طبع قدیم)، قم: مؤسسه آل‌البيت علیهم‌السلام.
۱۲. حلی (علامه)، حسن بن یوسف، ۱۴۲۵ق، نهاية الوصول الى علم الأصول، بی‌جا:

مؤسسة الامام الصادق عليه السلام.

١٣. خراساني (آخوند)، محمد كاظم بن حسين، ١٤٣٣ق، كفاية الأصول، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.

١٤. خميني، روح الله، ١٤١٨ق، الاجتهاد و التقليد، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

١٥. _____، ١٤١٥ق، المكاسب المحرمه، قم: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

١٦. _____، ١٤١٨ق، كتاب البيع (تقريرات للخرم آبادي)، قم: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

١٧. _____، ١٤١٨ق، كتاب البيع (تقريرات للقديري)، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

١٨. _____، ١٤٢١ق، كتاب البيع، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

١٩. _____، بي تا، كتاب الخلل في الصلاة، قم: مهر.

٢٠. _____، ١٤٢٢ق، كتاب الطهارة (تقريرات)، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

٢١. _____، ١٤٢١ق، كتاب الطهارة (ط - الحديثه)، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

٢٢. _____، ١٣٧٦ق، كتاب الطهارة (ط - القديمه)، قم: حكمت.

٢٣. _____، ١٤٢١ق، لمحات الأصول، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

٢٤. _____، ١٤١٥ق، مناهج الوصول الى علم الأصول، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.

٢٥. خوئي، سيد ابوالقاسم موسوي، ١٤١٨ق، التنقيح في شرح العروة الوثقى، قم: مدرسة دار

۲۶. _____، ۱۴۱۶ق، معتمد العروة الوثقی، ج ۲، قم: مدرسة دار العلم-لطفی.
۲۷. رشتی، حبیب الله بن محمد علی، بی تا، بدایع الأفكار، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام).
۲۸. روحانی، محمد، ۱۴۱۳ق، منتقى الأصول، قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
۲۹. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۴۲۸ق، رسائل أصولیة، بی جا: مؤسسة الامام الصادق (علیه السلام).
۳۰. شب زنده دار، محمد مهدی، ۱۳۹۹، درس خارج اصول، سایت مدرسه فقاها
<http://www.eshia.ir/feqh/report/asatid/shabzندهdar>
۳۱. طباطبائی حکیم، سید محسن، ۱۴۱۶ق، مستمسک العروة الوثقی، قم: دارالتفسیر.
۳۲. فیاضی، مسعود، ۱۳۹۳، «تفاوت تنقیح مناط و الغای خصوصیت با قیاس»، حقوق اسلامی، ش ۹۷.
۳۳. قمی، سید صادق حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، فقه الصادق (علیه السلام)، قم: دارالکتاب (مدرسة امام صادق (علیه السلام)).
۳۴. قمی (میرزا)، ابوالقاسم بن محمد حسن، بی تا، قوانین الاصول، بی جا: حجرية قديمة.
۳۵. کمره ای، محمد باقر، ۱۴۱۶ق، اصول الفوائد الغرویة فی مسائل علم اصول الفقه الاسلامی، بی جا: فردوسی.
۳۶. لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق، الفائق فی الاصول، ج ۵، قم: مرکز ادارة الحوزات العلمية.
۳۷. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، فرهنگ نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۸. مظفر، محمد رضا، ۱۳۷۳، اصول الفقه، ج ۲، مکتب الاعلام الاسلامی.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ق، انوار الأصول، قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
۴۰. _____، ۱۴۲۷ق، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
۴۱. نائینی، محمد حسین، ۱۳۷۶، فوائد الأصول، قم: جامعة مدرسين حوزه علمیه قم.

۴۲. نوری (محدث)، میرزا حسین، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت:

مؤسسة آل البيت (علیه السلام).

۴۳. هاشمی شاهرودی، سید محمود، ۱۳۸۸/۸/۴، تقریرات درس خارج فقه، سایت مدرسه

فقاہت. <http://www.eshia.ir/feqh/archive/shahrودي/feqh/88>

۴۴. _____، ۱۴۲۶ق، بحوث فی الفقه الزراعی، دائرة المعارف الفقه الاسلامی.

۴۵. همدانی، آقارضا بن محمد هادی، ۱۴۱۶ق، مصباح الفقیه، قم: مؤسسه الجعفریة لإحیاء

التراث و مؤسسه النشر الإسلامی.